

تحلیل پدیده تعارض در علوم دینی و روش‌شناسی حل آن

طرح مسئله: تعارض روایات در حوزه عقاید

بحث حاضر به تعارض در روایات عقایدی اختصاص دارد. این پیشنهاد، ابتکاری نوین در این عرصه محسوب می‌شود؛ زیرا در حالی که علم اصول فقه به تفصیل به روش معالجه تعارض روایات در حوزه فروع و احکام فقهی پرداخته است، برنامه مدونی برای حل تعارضات بدوی و ظاهری در حوزه معارف و اعتقادات ارائه نشده است.

سؤال اصلی این است که آیا همان سازوکار و نظام علاجی که علما برای تعارض در فروع تدوین کرده‌اند، در حوزه اعتقادات نیز کارآمد است یا این حوزه نیازمند سامانه‌ای دیگر است؟ این بحث، بسیار مهم و حساس است، زیرا سرشت همه معارف دینی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

از یک سو، طوایفی از روایات و بیانات معصومین (علیهم السلام) وجود دارد که بر محوریت آنان در شناخت خداوند تأکید می‌کند، مانند این فراز: «بِکُمْ عَرَفَ اللَّهُ... وَ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِكُمْ وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ»^۱ که نمونه‌های فراوانی از این دست بیانات موجود است و خود یک یا چند طایفه روایی را تشکیل می‌دهند.

مثال دوم: در میان ادله، اعم از آیات و روایات، دسته‌ای از نصوص، قرآن را «ثقل اکبر» معرفی می‌کنند، در حالی که دسته دیگری از روایات، این جایگاه را برای اهل بیت (علیهم السلام) قائل می‌شوند. این تعارض مفهومی، لزوماً با الفاظ یکسان بیان نشده، بلکه با تعبیر و قالب‌های گوناگون ظهور یافته است.

مثال دیگر در باب علم امام است. از برخی آیات و روایات چنین استنباط می‌شود که علم امام به اراده و خواست ایشان وابسته است و هرگاه اراده کنند، عالم می‌شوند. در مقابل، دسته‌ای دیگر از روایات بر این دلالت دارند که علم برای امام همواره حاضر و در دسترس است. مرحوم سید عبدالحسین موسوی دزفولی لاری^۲ در کتاب *المعارف السلیمانیة* به چگونگی جمع میان این دو دسته از روایات پرداخته است. این‌گونه تعارضات ظاهری که گاه میان دو طایفه یا حتی چند طایفه از روایات رخ می‌دهد، چگونه با یکدیگر سازگار می‌شوند؟

نمونه‌ای دیگر در آیات قرآن یافت می‌شود. آیاتی که از «وجه الله»، «عین الله» و «جنب الله» سخن می‌گویند، در ظاهر شائبه تجسیم را به ذهن متبادر می‌کنند، در حالی که آیه شریفه (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) (سوره شوری - ۱۱) به صراحت خداوند را از هرگونه شباهت به مخلوقات منزّه می‌دارد. همین تقابل ظاهری، زمینه را برای شکل‌گیری مکاتبی چون جبریه و تفویضیه فراهم کرده است که هر یک برای اثبات مدعای خود به دسته‌ای از آیات تمسک می‌کنند. پرسش این است که با چه نظام و میزانی می‌توان میان این ظواهر جمع کرد؟

^۱ بخشی از زیارت جامعه کبیره که شیخ صدوق در کتاب خود نقل کرده است. ر.ک: صدوق، محمد بن علی. *من لا یحضره الفقیه*. تحقیق علی‌اکبر غفاری، چاپ ۲، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق، ج ۲، ص ۶۱۳.

^۲ سید عبدالحسین موسوی دزفولی نجفی لاری (۱۲۶۴-۱۳۴۲ ق)، از فقهای برجسته شیعه و از رهبران مشروطه‌خواه در جنوب ایران بود.

گستره تعارض: از ادله نقلی تا ادله عقلی و علوم دیگر

این مسئله تنها به ادله نقلی محدود نمی‌شود و در ادله عقلی نیز بروز می‌یابد. در مسائل فلسفی و کلامی، گاه میان براهین مکتب مشاء و مکتب اشراق تعارض ظاهری دیده می‌شود. حتی در فروع فقهی نیز، قائلان به وجوب مقدمه واجب و مخالفان آن، هر یک ادله عقلی خود را اقامه می‌کنند. آیا برای معالجه تعارض ادله عقلی، به‌ویژه در حوزه حساس معارف، برنامه مشخصی وجود دارد؟ آیا همان روش‌های اصولی کفایت می‌کند یا این مواجهه، ابزارهای مشترک و در عین حال مختص به خود را می‌طلبد؟

در واقع، بحث را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: تعارض ادله عقلی در عقاید و تعارض ادله وحیانی در عقاید. این تفکیک خود جالب‌توجه است. برای مثال، در زمینه تکامل روحی و اخلاقی، گاهی به «قلب» ارزش محوری داده می‌شود و گاهی به «عقل نظری» و «فکر». این نیز خود بخشی از مباحث معرفتی و نظام اخلاقی است.

بنابراین، باید دایره بحث را گسترش داد. تعارض منحصر در فقه و فروع نیست، بلکه در سایر علوم دینی مانند علم کلام، علم اخلاق و سیر و سلوک و حتی علم تاریخ نیز وجود دارد. تعارض در میان آیات قرآن به وضوح دستاویزی برای فرقه‌هایی چون جبریه، تفویضیه، مشبهه و مجسمه بوده است. همچنین، وهابیت برای اثبات حرمت توسل و استغاثه به انبیا و اولیا، به ظواهر برخی آیات تمسک کرده‌اند. این آیات برای اهل فضل گمراه‌کننده نیستند، اما برداشت سطحی از آن‌ها می‌تواند فریبنده باشد.

نکته: البته این شبهات وهابیت، ابداعی نیست و ریشه در «شبهات سبعة ابلیس» دارد. فخر رازی³ در تفسیر خود ذیل آیه (قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَّدْحُورًا) (سوره اعراف - ۱۸) و (وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ) (سوره ص - ۷۸)، بیان می‌کند که ابلیس پس از نافرمانی و طرد شدن، هفت اعتراض در برابر ملائکه بر خداوند وارد کرد. فخر رازی این اعتراضات را «شبهات ازلیه ابلیس» می‌نامد و بسیاری از انحرافات در اصول عقاید، در واقع شاخ و برگ همین شبهات است.

در زمینه علوم دینی، می‌توان از «تعارض ادله وحیانی نقلی» سخن گفت. البته این تعارض در نگاه قاصر ماست، زیرا علمای اصول تأکید کرده‌اند که میان عقل سلیم و وحی قطعی، تعارضی وجود ندارد. پس چرا اصولیون و اخباریون فرض تعارض بین دلیل عقلی و نقلی را مطرح کرده‌اند؟ زیرا این تعارض در مرحله فهم و درک ما رخ می‌دهد. حال، این قصور فهم با چه برنامه‌ای معالجه می‌شود؟

این بحث مختص فروع دین نیست، بلکه باید در کل علوم دینی، از جمله عقاید و سیره، مطرح شود. برای مثال، مرحوم شیخ محمدتقی شوشتری⁴ اعتراضات تاریخی بر کتاب تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام) وارد کرده و بر اساس آن، اعتبار این تفسیر را زیر سؤال برده است.

اما ایراد این رویکرد آن است که اولاً، چه کسی گفته است که نمی‌توان میان داده‌های تاریخی به ظاهر متعارض، هماهنگی ایجاد کرد؟ گاهی یک گزاره تاریخی که مشهور نیست، کلید حل بسیاری از معضلات تاریخی است و این امر با پژوهش سالم و عمیق قابل دستیابی است.

³ فخرالدین محمد بن عمر رازی (۵۴۴-۶۰۶ ق)، متکلم، فیلسوف و مفسر برجسته اشعری و صاحب التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب).

⁴ شیخ محمدتقی شوشتری (۱۳۲۰-۱۴۱۵ ق)، رجالی، مورخ و حدیث‌شناس برجسته معاصر و صاحب آثار گران‌سنگی چون قاموس الرجال و الأخبار الدخيلة بود. وی نقدهای جدی تاریخی بر تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) وارد کرده است.

و با پژوهش سالم و قوی، کلیدی برای گشودن بسیاری از معضلات تاریخ خواهد بود.

خلاصه: این بحث در سیره و تاریخ نیز مطرح است که تعارض داده‌ها در آن به چه شیوه‌ای حل می‌شود؟ گاهی میان داده‌های تاریخی، مانند آنچه در کتب مقاتل متأخرین یا حتی برخی از متقدمین یافت می‌شود، تعارضاتی به چشم می‌خورد. این تعارض یا ریشه در تبیین و تحلیل ما دارد، به این معنا که بینش ما با واقعیت تطابق ندارد، یا ناشی از قصور فهم ماست.

حاصل کلام: می‌توان پرسید که برنامه معالجه تعارضات و درمان قصور فهم ما در سایر علوم دینی چیست؟ آیا همان ابزارهایی که اصولیون برای تعارض ادله در فقه فروع ارائه کرده‌اند، در اینجا نیز کاربرد دارد؟ یا روشی متفاوت لازم است؟ یا شاید بخشی از ابزارها مشترک و بخشی دیگر مختص هر علم باشد؟ اگر چنین است، ابزارهای اختصاصی برای علاج تعارض در علم عقاید یا در علم سیره و تاریخ، مانند مباحث مقاتل عاشورا، کدام‌اند؟

نباید مواد و داده‌های علمی را در هیچ‌یک از علوم دینی به‌سادگی کنار گذاشت، زیرا هر یک ارزشی درخور توجه دارد. ایجاد هماهنگی و سازگاری میان این داده‌ها نیازمند پژوهش، پیگیری و تتبع گسترده است. نباید شتاب‌زده از کنار مواد علمی در علوم دینی گذشت. این داده‌ها، چه ارزش بنیادی داشته باشند و چه غیر آن، باید مورد نقد و بررسی علمی قرار گیرند. این همان میزان و معیار اصلی است: نه پذیرش کورکورانه و نه رد شتاب‌زده.

نکته: این یک اصل مشترک میان تعارض اصطلاحی در فقه فروع و تعارض در سایر علوم است. بزرگ‌ترین هنر یک محقق، فحص، تتبع و پرهیز از قضاوت سریع است؛ قضاوتی که دردی بی‌درمان برای ساحت علم محسوب می‌شود. باید از قضاوت عجولانه پرهیز کرد و به جست‌وجویی طاقت‌فرسا تن داد. نباید پنداشت که اگر توان ما به سر آمد، مسئله نیز به پایان رسیده است. این مسئله در حوزه عقاید، جریانی بسیار مهم و پردامنه است.

خلاصه: بحث بر سر این است که تعارض ادله در علوم چون کلام، اخلاق، عرفان عملی، سیره و سایر علوم دینی چگونه معالجه و سامان‌دهی می‌شود؟ اینکه تعارض از نوع غیرمستقر باشد یا مستقر، بحثی بسیار مهم است.

مثال: روایات مربوط به آغاز ماه قمری، گرچه مسئله‌ای در فقه فروع است، اما پندآموز است. از یک سو، روایاتی وجود دارد که بر مبنای عدد سی روزه برای ماه رمضان تأکید می‌کند، مانند روایت «شَهْرُ رَمَضَانَ لَا يَنْقُصُ أَبَدًا»⁵ که شیخ صدوق به آن عمل کرده و شیخ مفید⁶ نیز در دوره نخست فقهی خود بر آن فتوا می‌داد، اما بعداً از آن بازگشت.⁷ از سوی دیگر، روایات متواتری بر معیار بودن رؤیت هلال تأکید دارند، مانند «صُمُّ لِلرُّؤْيَا وَ أَفْطَرُ لِلرُّؤْيَا»⁸. با وجود تواتر روایات عدد، مشهور فقها به تنهایی به آن‌ها عمل نکرده‌اند. این نشان می‌دهد که تعارض مختص روایات آحاد نیست و چه‌بسا میان روایات

⁵ صدوق، محمد بن علی. من لا یحضره الفقیه. تحقیق علی‌اکبر غفاری، چاپ 2، دفتر انتشارات اسلامی، 1413 ق، ج 2، ص 123، ح 1910.

⁶ محمد بن محمد بن نعمان (م 413 ق)، معروف به شیخ مفید، از برجسته‌ترین متکلمان و فقهای امامیه در قرن چهارم و پنجم هجری.

⁷ شیخ مفید در کتاب المقنعة بر اساس روایات عدد فتوا داده، اما در آثار بعدی خود مانند رساله فی الرد علی أهل العدد و الرؤیة از این نظر بازگشته و رؤیت هلال را معیار دانسته است. برای تفصیل، ر.ک: شیخ مفید. چند رساله فقهی. تحقیق مهدی نجف، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، 1413 ق، ص 215.

متواتر نیز تعارض بدوی رخ دهد؛ تعارضی که البته غیرمستقر است، زیرا تعارض مستقر میان دو دلیل قطعی ممکن نیست. این نکته در مباحث عقاید که ادله آن باید یقینی باشد، اهمیت بیشتری می‌یابد.

تعارض به مثابه یک پدیده فراگیر در تمام علوم

این پدیده تنها به علوم دینی محدود نیست، بلکه در علوم تجربی نیز وجود دارد. گاهی در فیزیک، شیمی یا ریاضیات، دسته‌ای از فرمول‌ها با دسته‌ای دیگر در تضاد ظاهری قرار می‌گیرند. این کشمکش در واقع ناشی از ناتوانی دانشمندان در یافتن راهی برای تلفیق و هماهنگ‌سازی آن‌هاست. اگر بحث را گسترش دهیم، پدیده تعارض در علوم انسانی، حقوق و سایر علوم نیز مشاهده می‌شود. بنابراین، نباید از وجود تعارضات ظاهری در آیات و روایات شگفت‌زده شد. در همه علوم این جریان وجود دارد و هنر پژوهشگر آن است که راهی برای برون‌رفت از این قصور فهم بیابد. این پدیده در علوم تجربی و تکوینی نیز به همین شکل ساری و جاری است.

نقل شده است که یکی از اهل علم با مشاهده تعارض روایات در فروع، این حوزه را رها کرد و به سراغ منابع دیگر رفت، غافل از آنکه در صحاح سته و دیگر جوامع حدیثی نیز تعارضات فراوان است. اساساً در هر علمی که محصول اندیشه بشری است، نظریه‌ها، مکاتب و دیدگاه‌های مختلف با یکدیگر در تنش هستند. پس می‌توان گفت تعارض، پدیده‌ای فراگیر در همه علوم است. البته اگر دو طرف متعارض، قواعدی واقعی و حقیقی باشند، تعارض به معنای حقیقی کلمه رخ نمی‌دهد، بلکه مسئله به توانایی دانشمندان در کشف وجه جمع میان آن قواعد بازمی‌گردد.

نکته سوم: این تعمیم، نشان می‌دهد که تعارض یک پدیده علمی‌ساز در همه علوم است. خداوند متعال نیز به وجود «متشابهات» در کتاب خود اشاره می‌کند که زمینه‌ساز کشمکش ظاهری میان قواعد و ادله می‌شود. پس این پدیده، یک پدیده علمی و منطقی است که در تمام علوم وجود دارد و پرسش اصلی این است که چگونه می‌توان آن را معالجه و برطرف کرد.

برای مثال، در علم ریاضیات که مادر علمی چون فیزیک اتمی، نانوتکنولوژی، علوم سایبری و کامپیوتر است، خود ریاضی‌دانان بزرگ معترف‌اند که اساس این علم بر چند اصل بدیهی و انگشت‌شمار استوار است. حتی گفته می‌شود آنان بر سر همان اصول اولیه نیز اتفاق‌نظر کامل ندارند. این وضعیت شبیه به جایگاه امام باقر (علیه السلام) است که لقب ایشان، «باقر العلوم»⁸ به معنای شکافنده اعجاز علوم است. یعنی دیگران در برابر قدرت دلایل ایشان تسلیم می‌شوند، هرچند از کنه آن دلایل آگاه نباشند.

نقش امام باقر (ع) به مثابه شکافنده علوم در حل تعارضات

یکی از ویژگی‌های امام باقر (علیه السلام) در میان ائمه (علیهم السلام) — که همگی یک نور و یک علم‌اند اما وظایف متفاوتی داشته‌اند — این است که کلیدهای علوم بنیادین به دست ایشان گشوده شده است. گرچه در این زمینه متأسفانه پژوهش درخوری صورت نگرفته است. جایگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) محفوظ است، اما امام باقر (علیه السلام) ویژگی خاصی در این زمینه دارد، همان‌طور که امام حسین

⁸ کلینی، محمد بن یعقوب. *الکافی*. تحقیق علی‌اکبر غفاری، چاپ 4، دارالکتب الاسلامیه، 1407 ق، ج 4، ص 76، باب «هلال شهر رمضان»، ح 1.

⁹ محمد بن علی بن الحسین (ع) (57-114 ق)، پنجمین امام شیعیان، ملقب به «باقر العلوم» به معنای شکافنده علوم.

(علیه السلام) ویژگی منحصر به فرد خود را دارد. ایشان کلیدهای علوم را به گونه‌ای ابراز فرموده‌اند که طرف مقابل به راحتی تسلیم می‌شود و توانایی اقامه دلیل در برابر آن را ندارد.

منشأ اعجاز نیز همین است؛ یعنی انسان از پشت پرده امور آگاه نیست. معجزه، عقل را به تسلیم وامی‌دارد؛ انسان آن را درک می‌کند، اما بر اسباب و علل آن احاطه ندارد.

وگرنه معجزه نخواهد بود، ولی عقل تسلیم آن است؛ اینجا به حیطة بدیهیات وارد می‌شویم. از آنجا که بدیهیات، سطح معرفتی ما را تشکیل می‌دهند و ما از پشت صحنه آن‌ها خبر نداریم، در برابرشان عاجزیم.

نکته: به مناسبت ایام شهادت امام باقر (علیه السلام)، این تذکر بی‌ربط نیست. اگر در سرگذشت زندگی امام باقر (علیه السلام) دقت کنیم، درمی‌یابیم که مناقشات علمی علمای عامه با ایشان، کمتر از مناقشاتشان با امام صادق (علیه السلام) بوده است. امام صادق (علیه السلام) در مضمونی به این نکته اشاره کرده و فرموده‌اند: «كَانَ أَبِي أَجْرًا مِنِّي عَلَى النَّاسِ وَ كُنْتُ أَتَقِيَهُمْ»¹⁰ یعنی پدرم در برابر مردم از من جسورتر بود و من از آنان تقیه می‌کردم. این ویژگی که خداوند متعال به امام باقر (علیه السلام) عطا کرده بود، سبب می‌شد که مخالفان نیز در برابر ایشان کرنش کنند و نتوانند چندان بر کلام ایشان خرده بگیرند. اما متأسفانه این پدیده علمی باقری چنان‌که باید شناخته نشده است. امام صادق (علیه السلام) خود فرمودند که عمده مسائل حج به همت پدرشان تبیین شد: «إِنَّ النَّاسَ لَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ مَنَاسِكَهُمْ حَتَّى فَتَحَهَا أَبِي»¹¹؛ یعنی مردم مناسک خود را نمی‌شناختند تا آنکه پدرم آن را گشود. کلمه «فتح» که در این روایت به کار رفته، جایگاه رفیع امام باقر (علیه السلام) را نشان می‌دهد. ایشان کلیدهای علوم دینی را بازگو کردند، به طوری که طرف مقابل بدون کشمکش علمی تسلیم می‌شد.

حاصل کلام: این‌گونه است که هر علمی در آغاز بر اصولی استوار است و سپس منشعب می‌شود. ایجاد هماهنگی میان این انشعابات، کار دشواری برای دانشمندان و پژوهشگران است و نام این چالش را «تعارض» می‌گذارند. این پدیده در فقه فروع به همین نام شناخته می‌شود. حضرت امیر (علیه السلام) نیز در تبیین خاستگاه فتنه‌ها، اعم از فتنه علمی، اندیشه‌ای، عقیدتی یا تاریخی، به همین مسئله اشاره دارند. ایشان در پاسخ به این پرسش که فتنه‌ها از کجا نشئت می‌گیرند، می‌فرمایند: «إِنَّمَا بَدْءُ وَقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامُ تُبَدَّلُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ»¹²؛ یعنی سرآغاز پیدایش فتنه‌ها، پیروی از هواهای نفسانی و ابداع احکامی است که با کتاب خدا مخالفت دارد و مردانی بر خلاف دین خدا، مردان دیگری را بر آن کارها سرپرستی می‌کنند. بر این اساس، علت کشمکش در همه علوم، آمیخته شدن بخش‌های واقعی آن علوم با قسمت‌های وهمی و سرابی است. این یک بحث منطقی برای همه علوم، اعم از علوم بشری و تکوینی و علوم دینی است و به فقه و فروع اختصاص ندارد.

سوال:

¹⁰ مجلسی، محمدباقر. بحار الأنوار. تحقیق جمعی از محققان، چاپ 2، مؤسسة الوفاء، 1403 ق، ج 47، ص 19، باب «مناظرته و بعض نوادر علومه».

¹¹ همان منبع، ج 46، ص 359، باب «مناقبه و معجزاته».

¹² شریف الرضی، محمد بن حسین. نهج البلاغة. تحقیق صبحی صالح، چاپ 1، هجرت، 1414 ق، ص 88، خطبه 50.

اصول و قواعد قرآنی و عقلی برای مواجهه با تعارض

وقتی چنین است، ابزار منطقی، فطری و عقلی برای مواجهه با این پدیده‌ها در علوم چیست؟

پاسخ: یکی از مهم‌ترین اصول، پرهیز از قضاوت سریع است. تتبع طاقت‌فرسا نیز حدی نمی‌شناسد. قرآن کریم در این زمینه یک قاعده منطقی و فطری ارائه می‌دهد، نه یک دستور تعبدی صرف: (وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا) (سوره اسراء - ۳۶). این آیه، توصیه به اندیشیدن بی‌قید و شرط و پرهیز از دنباله‌روی کورکورانه است. این یک توصیه ارشادی است، نه مولوی.

قاعده: قاعده دیگری که قرآن در این زمینه مطرح می‌کند و در صورت عطش پژوهشگر با قاعده قبل تلفیق می‌شود، این آیه شریفه است: (بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ) (سوره یونس - ۳۹). انسان تا زمانی که به نفی یا اثبات چیزی علم ندارد، نمی‌تواند قضاوت منفی یا مثبت کند. پس راهکار چیست؟ روش علمی، یعنی «جستجو». متأسفانه برخی مکاتب فکری، از هرمنوتیک گرفته تا پوزیتیویسم، بر این پندارند که «چون نمی‌دانیم، پس نیست». این منطق سست است. آیا کسی که به آسمان اول نرفته، می‌تواند درباره آن قضاوت قطعی کند؟ ما به بسیاری از صحنه‌های واقع، مانند کرات و ستارگان، احاطه علمی نداریم؛ پس چگونه می‌توانیم درباره پشت صحنه آن‌ها با قطعیت سخن بگوییم؟

نتیجه: باید جستجوگر و پژوهشگر بود. همان‌طور که در سیره حضرت ابراهیم (علیه السلام) مشاهده می‌شود، خود جستجوگری و پژوهشگری، اقرار به وجود حقیقتی است که انسان در پی آن است و این خود نوعی معرفت اجمالی به خدا یا حقایق عالم است. بنابراین، پژوهشگر در واقع، فردی واقعیت‌بین و تسلیم در برابر واقعیت است. این منطق بزرگی است که قرآن بیان می‌فرماید.

توجه: در بحث تعارض در علوم دینی یا مطلق علوم، نکته بسیار مهمی وجود دارد و آن اینکه انسان باید چند توصیه عقلی از قرآن، اهل بیت (علیهم السلام) و عقل فطری را در قضاوت‌های خود رعایت کند: ۱. زود قضاوت نکند؛ نه به نفی و نه به اثبات. ۲. تتبع را به سقفی محدود نکند و بداند که باب پژوهش همیشه باز است. ۳. در استفاده از مواد علمی و داده‌ها تفریط نکند و چیزی را به سادگی کنار نگذارد. ۴. جستجو را مستدام بداند و هیچ‌گاه خود را به آخر مقصد و پایان سفر علمی رسیده نداند.

این یک اصل فطری است که کل بشر بر آن اتفاق نظر دارند. فیزیک‌دانان، ریاضی‌دانان و دانشمندان علوم تجربی همگی معتقدند که علوم و پژوهش پایانی ندارد. باید بدانیم که نظر ما ممکن است خطا باشد و این روش، مبتنی بر علم حضوری و دیدگاه ما به مسئله است.

نکته:

ضرورت تمایز میان مراتب معرفت و تخصص در علوم

در مسائل علمی، باید میان «احتمال»، «فرضیه»، «نظریه» و «حقیقت» تمایز قائل شد. احتمال پایین‌تر از فرضیه، فرضیه پایین‌تر از نظریه، و نظریه نیز لزوماً به معنای حقیقت برهانی نیست. اکثر دانشمندان، حتی در رشته تخصصی خود، گاهی در تمایز میان این چهار مرتبه دچار غفلت می‌شوند. یک متخصص ممکن است در یک بخش از علم خود خبره باشد، اما در بخش دیگر همچون یک تازه‌کار عمل کند. این حقیقتی است که در همه علوم جاری است. بسیاری از اساتید برجسته دانشگاه نیز در همه مسائل رشته

خود مجتهد و زبردست نیستند؛ گاهی در بخشی از مسائل تقلید می‌کنند یا به اشتباه گمان می‌کنند که با حقایق مسلم روبه‌رو هستند، در حالی که آنچه در دست دارند، حداکثر یک نظریه است.

شاهد: به یاد دارم حدود سال‌های ۱۳۸۵ یا ۱۳۸۶، یک دانشمند جوان ایرانی در مقطع فوق لیسانس در دانشگاه هاروارد، نظریه‌ای درباره اتم مطرح کرد. دانشگاه هاروارد در برابر این نظریه، نه تنها مدرک فوق لیسانس یا دکترا، بلکه مقامی بالاتر از آن، یعنی کرسی استادی به او اعطا کرد تا نظریه خود را تدریس کند. در مصاحبه‌ای از او پرسیدند: «مگر اتم، متشکل از الکترون، پروتون و نوترون نیست؟» او پاسخ داد: «نه، این یک حقیقت نیست، بلکه یک نظریه یا فرضیه است.» این نکته بسیار جالب است که حتی در فیزیک، بسیاری از متخصصان نیز این تمایز را نمی‌دانند. این وضعیت در فقه نیز صادق است.

حتی اگر این حقیقت نباشد، دست‌کم یک نظریه یا فرضیه است. بسیاری حتی در خود رشته فیزیک از این تمایز آگاه نیستند.

نکته: این وضعیت دقیقاً در علم فقه نیز وجود دارد. یک فقیه هرچند زبردست، ممکن است در برخی مسائل به درجه اجتهاد نرسیده باشد و نسبت به مجتهد دیگر در آن مسئله خاص، در مرتبه پایین‌تری قرار گیرد؛ زیرا در آن موضوع به‌خصوص، تلاش و پژوهش کافی به کار نبسته است. به همین دلیل است که فقها در رساله‌های عملیه، امکان «تعدد اعلم» را پذیرفته‌اند؛ یعنی ممکن است در هر باب از ابواب فقه، یک مجتهد اعلم از دیگران باشد و مسائل فقهی را بر این مبنا تنظیم کرده‌اند. این قاعده در سایر علوم نیز صادق است.

شیخ محمدطاهر آل شبیر خاقانی^{۱۳} که از استوانه‌های علمی و چهره‌های تیزبین در مسائل علمی به شمار می‌رفت، چنین نقل می‌کرد که در فضای درسی بزرگانی چون میرزای نائینی^{۱۴}، آقا ضیاء عراقی^{۱۵} و شیخ محمدحسین کمپانی^{۱۶}، این دیدگاه رایج بود که «اجتهاد» به معنای واقعی کلمه در میان فقها و مجتهدان امری نادر است.

منظور از اجتهاد، صرفاً نوآوری به معنای برهم زدن قواعد موجود نیست، بلکه به معنای شکوفا ساختن و عمق بخشیدن به همان معارفی است که در دست داریم. اجتهاد حقیقی آن است که فقیه حقیقت یک مسئله را شکوفاتر و روشن‌تر از پیش تبیین کند. از این منظر، بسیاری از فقها در اکثر مسائل، مقلدانی خوش‌فهم هستند؛ یعنی قدرت استنباط را دارند، اما اینکه آیا این توانایی را در هر مسئله به کار گرفته و به عمق مطلب رسیده‌اند یا خیر، به میزان تلاش و کوشش آنان بستگی دارد. این امر مانند یک شرکت حفاری نفت است که آیا به اعماق بیشتری نفوذ کرده یا چاه‌های جدیدی کشف نموده است یا خیر.

حاصل کلام: این پدیده که ما آن را «تعارض» می‌نامیم، منحصر به فقه و فروع دین نیست، بلکه در تمام علوم دینی، به‌ویژه در عقاید، و نیز در ادله عقلی، علوم بشری، فلسفه، عرفان، فیزیک و سایر علوم

^{۱۳} شیخ محمدطاهر آل شبیر خاقانی (م ۱۴۰۶ ق)، از فقها و اصولیان برجسته نجف و از شاگردان میرزای نائینی، آقا ضیاء عراقی و محمدحسین اصفهانی (کمپانی) بود.

^{۱۴} میرزا محمدحسین نائینی (م ۱۳۵۵ ق)، از مراجع تقلید و اصولیان بزرگ شیعه در قرن چهاردهم هجری.

^{۱۵} آقا ضیاءالدین عراقی (م ۱۳۶۱ ق)، از فقها و اصولیان نامدار و از اساتید حوزه علمیه نجف.

^{۱۶} شیخ محمدحسین غروی اصفهانی، مشهور به کمپانی (م ۱۳۶۱ ق)، فقیه، اصولی، فیلسوف و شاعر بزرگ شیعه.

تجربی وجود دارد. این پدیده علمی از کجا نشئت می‌گیرد؟ همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، یکی از علل اصلی آن، آمیختگی حق و باطل و درهم‌تنیدگی واقعیت‌ها با اوهام و تصورات است.

حجیت ارشادی و مولوی: منطق قرآن در راهنمایی بشر

در این میان، یک بحث دیگر نیز مطرح می‌شود و آن، کیفیت پیروی بشر از خداوند، پیامبران و ائمه (علیهم السلام) است. آیا این پیروی صرفاً مبتنی بر حجیت مولوی¹⁷ است یا آنکه نوعی حجیت از مسیر علم و ارشاد نیز وجود دارد؟ قرآن کریم می‌فرماید: (...وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ...) (البقرة: 282). در اینجا خداوند در مقام معلم ظاهر می‌شود.

نکته مهم: تفاوت میان «حجیت ارشادی»¹⁸ و «حجیت مولوی» چیست و هر یک چه نقشی در این مباحث ایفا می‌کنند؟ این دو، فرمول‌های تعبدی محض نیستند، بلکه بخشی از منطق فطری قرآن را تشکیل می‌دهند. قرآن کریم با تکیه بر همین منطق فطری، قواعدی را برای مواجهه با مجهولات ارائه می‌دهد؛ از جمله می‌فرماید: (وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا) (الإسراء: 36). این آیه یک توصیه منطقی و ارشادی است، نه یک دستور مولوی صرف. پیروی کورکورانه از آنچه بدان علم نداری، مذموم است و انسان نباید در مورد چیزی که نمی‌داند، با قاطعیت حکم به نفی یا اثبات کند.

مشکل: یکی از بزرگ‌ترین مغالطه‌ها در قدیم و جدید، که در میان سوفسطائیان، طرفداران هرمنوتیک و فلسفه زبان نیز دیده می‌شود، این است که «عدم الدلیل» را «دلیل العدم» می‌پندارند. به عبارت دیگر، چون دلیلی بر وجود چیزی نیافته‌اند، حکم به عدم آن می‌کنند. این اشتباه بزرگی است. قاعده صحیح آن است که هم اثبات به دلیل نیاز دارد و هم نفی. صرف نیافتن یک چیز در محدوده جستجوی ما، مجوزی برای انکار وجود آن نیست. این روش، سرک کشیدن است، نه پژوهش علمی.

این مسئله، ما را به فهم عمیق‌تری از لقب «باقر العلوم» برای امام پنجم (علیه السلام) رهنمون می‌سازد. اعجاز علمی به معنای گنگی و ابهام نیست. اگر اعجاز قرآن به معنای ناتوانی و کوری فهم ما باشد، چه ارزشی خواهد داشت؟ اعجاز آن است که عقل را در برابر حقیقتی تسلیم می‌کند که به اجمال به واقعیت آن یقین دارد، اما هنوز قدرت آگاهی از پشت پرده و اسباب تکوینی آن را نیافته است. درست مانند قواعد بدیهی ریاضی؛ همه می‌دانند که دو به علاوه دو مساوی چهار است، اما کمتر کسی توانایی عبور از این مرز و تحلیل فلسفی عمیق آن را دارد.

توجه: ارشاد لزوماً برای رسیدن به سکون و اطمینان نیست، بلکه در مقام شک نیز کارایی دارد و راه درمان شک را نشان می‌دهد. ارشاد یک متد منطقی، فطری و عقلی است که خداوند برای راهنمایی بشر، که در علوم خود دچار عجز می‌شود، ارائه می‌کند.

مثال: در رویدادی از زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، حضرت برای میانجی‌گری در نزاعی، پیشنهادی ارائه کردند. وقتی از ایشان پرسیدند که آیا این یک دستور مولوی است، فرمودند که

¹⁷ حجیت مولوی به معنای لزوم اطاعت از دستورات شارع یا حاکم به دلیل مقام مولویت و حاکمیت اوست. این نوع حجیت، تکلیف‌آور است و مخالفت با آن عقاب در پی دارد.

¹⁸ حجیت ارشادی به معنای راهنمایی عقل یا شرع به سوی یک واقعیت یا مصلحت است که درک آن برای مکلف به‌تنهایی ممکن یا آسان نیست. در این نوع حجیت، امر و نهی صرفاً جنبه راهنمایی دارد و مخالفت با آن، مخالفت با یک دستور مولوی نیست، بلکه محروم شدن از آن مصلحت است.

صرفاً در مقام ناصح و پیشنهاددهنده سخن می‌گویند. این نشان می‌دهد که همه فرمایشات پیامبر، دستورات الزامی نیست.

نکته: مراتب ارشاد نیز متفاوت است و گاهی به شرایط و ظرفیت افراد بستگی دارد. خداوند متعال می‌فرماید: (...الآن عَلِمَ اللَّهُ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَخَفَّفَ عَنْكُمْ...) (الأنفال: 66). این آیه نشان می‌دهد که گاهی خداوند گزینه بهینه را به دلیل ضعف و سستی بندگان بر آنان تحمیل نمی‌کند و به گزینه‌ای آسان‌تر امر می‌فرماید، هرچند گزینه برتر چیز دیگری باشد. بنابراین، امر ارشادی نیز دارای نظامی سازمان‌یافته و مراتبی متناسب با حال مخاطبان است.

برای مثال، می‌توان به رویداد جنگ احزاب اشاره کرد. هنگامی که محاصره مدینه طولانی و طاقت‌فرسا شد، پیامبر (ص) برای آزمودن روحیه انصار و شکستن اتحاد دشمن، به آنان پیشنهاد داد که با قبيله غطفان مصالحه کنند و در ازای بازگشت آنان، بخشی از خرمای مدینه را به ایشان واگذار نمایند. سران انصار، پس از آنکه دریافتند این پیشنهاد یک تدبیر سیاسی است و نه یک حکم وحیانی، با قاطعیت آن را رد کردند و گفتند در دوران جاهلیت به آنان باج نمی‌دادند و اکنون که به اسلام مشرف شده‌اند، هرگز چنین ننگی را نمی‌پذیرند و جز با شمشیر با دشمن سخن نخواهند گفت. پیامبر (ص) با مشاهده این روحیه استوار، از تصمیم خود منصرف شد و عزم آنان را ستود.¹⁹

این واقعه نشان می‌دهد که گاهی پیشنهاد و ارشاد پیامبر (ص) مطلق نیست، بلکه مقید به شرایط و حال مخاطبان است. به عبارت دیگر، ممکن است گزینه بهینه و ایدئال به دلیل ضعف یا عدم آمادگی امت، از سوی شارع مقدس بر آنان تحمیل نشود و به جای آن، حکمی متناسب با توانایی ایشان صادر گردد. این همان منطقی است که در آیه شریفه (...الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا...) (انفال: 66) بیان شده است. بنابراین، گرچه گزینه نخست، بهترین و کامل‌ترین راهکار بوده، اما به دلیل وجود ضعف در مکلفان، خداوند گزینه آسان‌تری را مقرر فرموده است.

نکته: از این رو می‌توان دریافت که امر ارشادی دارای مراتبی است و ساختاری سازمان‌یافته دارد که متناسب با ظرفیت افراد تغییر می‌کند.

¹⁹ این واقعه در منابع تاریخی متعدد ذکر شده است. ر.ک: ابن هشام، عبدالملک. السيرة النبوية. تحقيق مصطفى السقا و دیگران، چاپ ۲، مکتبه مصطفى البابی الحلبي، ۱۹۵۵ م، ج ۲، ص ۲۲۳.

هشدار مهم

شماره صفحات در تمام منابع مذکور در پاورقی‌ها باید با نسخه‌های چاپی بررسی و تطبیق شوند.